

## نگاهی به واژه‌های مهجورِ فارسی در گویشِ بختیاری

51 اورنگ ایزدی

52 سید مهدی دادرس

## چکیده

گویشِ بختیاری از گویش‌های ایرانیِ غربیِ جنوبی و خویشاوندِ نزدیکِ فارسی است. این گویش بسیاری از ویژگیهای آوایی، صرفی و واژگانیِ فارسیِ دری را که به فارسیِ امروزِ ایران نرسیده، حفظ کرده است. همچنین پاره‌ای عناصرِ فارسیِ میانه (پهلوی) که به فارسیِ نو نرسیده است، در این گویش دیده می‌شود. در این مقاله فهرستِ بلندی از واژه‌هایِ مهجورِ فارسی که در گویشِ بختیاری زنده هستند، به همراه توضیحاتِ ریشه‌شناختیِ لازم، ارائه شده است. منظور از واژه‌هایِ مهجور، واژه‌هایی است که در متونِ کهنِ فارسی به کار رفته‌اند اما در فارسیِ تهران کاربرد ندارند.

**کلیدواژه‌ها:** فارسیِ دری، گویشِ بختیاری، واژه‌ی مهجور، ریشه‌شناسی.

Archive of SID

<sup>51</sup> - استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

<sup>52</sup> - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، رایانامه: [sm.dadras@yahoo.com](mailto:sm.dadras@yahoo.com)

## مقدمه

گوشِ بختیاری از گوش‌های جنوب‌غربی ایران است و یکی از گونه‌های اصلی گوشِ لری به شمار می‌رود. این گوش و زبان فارسی هر دو به خانواده‌ی گوش‌های ایرانی غربی جنوبی تعلق دارند. مطالعه‌ی جدی بر روی گوشِ بختیاری حدوداً صد و بیست سال پیش به همتِ فارسی‌شناسِ نامی، و.ا. ژوکوفسکی، آغاز شد و تا به امروز ادامه یافته است. در مطالعه‌ی این گوش تا کنون چند رویکرد اصلی وجود داشته است که به اختصار عبارت‌اند از:

- ثبتِ موادی از گوشِ بختیاری، چه نظم و چه نثر.
  - تهیه‌ی واژه‌نامه‌ی بختیاری.
  - توصیفِ عمومیِ ساختمانِ گوشِ بختیاری، شاملِ آواشناسی، صرف، نحو و واژگان.
  - بررسیِ خویشاوندیِ گوشِ بختیاری با زبان‌های ایرانی نو.
- به نظر این نگارندگان، گرچه تا کنون مطالعات نسبتاً جامعی درباره‌ی گوشِ بختیاری انجام شده، اما به چند جنبه چنان‌که باید پرداخته نشده است. یکی از این جنبه‌ها بررسیِ تاریخیِ خویشاوندیِ فارسی نو (New Persian) و گوشِ بختیاری است. این مسئله به چند دلیل حائز اهمیت است: نخست این که فارسی و بختیاری هر دو در یک خانواده‌ی گویشی (گوش‌های غربی جنوبی) قرار می‌گیرند؛ دوم این که بختیاری - و در نگاهی کلی‌تر، لری - پس از فارسی، به لحاظِ گستره‌ی جغرافیاییِ گویشوران، بزرگ‌ترین گوش در میان گوش‌های غربی جنوبی است. از وضعیتِ اخیر می‌توان این گونه نتیجه گرفت که: **در گذر از دوره‌ی میانه به نو، دو جریان عمده‌ی همگون‌شدگی شکل گرفته است؛ یکی جریانی بوده که به شکل‌گیری فارسی نو و گونه‌های محلی آن انجامیده است؛ دیگری جریانی بوده که گوشِ لری و شاخه‌های آن را به وجود آورده است.** نگارندگان، با رعایتِ جوانب احتیاط، پا را فراتر گذاشته و معتقد‌اند که **بختیاری از یکی از گونه‌های فارسی نو سرچشمه گرفته است.** این ادعا مبتنی بر شواهد و دلایلی است که در آینده در گفتاری مستقل به آن پرداخته خواهد شد. در این مقاله تنها به یکی از جنبه‌های خویشاوندیِ فارسی نو و گوشِ بختیاری پرداخته شده و آن «خزانه‌ی لغویِ مشترک» میان آنهاست.

## آرکائیسیم یا کهنگی واژه‌های بختیاری در قیاس با فارسی امروز ایران (تهرانی)

بخش قابل ملاحظه‌ای از گنجینه‌ی واژگانِ بختیاری را واژه‌های به اصطلاح «مهور» تشکیل می‌دهد؛ یعنی واژه‌هایی که در متون کهن فارسی دری به کار رفته‌اند اما در فارسیِ تهران کاربرد ندارند. این واژه‌ها به همراه پاره‌ای توضیحات ریشه‌شناختی لازم در بخش بعدی مقاله فهرست شده‌اند.

واژه‌های «فاخر» بخش دیگری از گنجینه‌ی واژگانِ بختیاری را به خود اختصاص داده‌اند. منظور از واژه‌های فاخر واژه‌هایی هستند که معمولاً در فارسیِ نوشتاری و ادبی استفاده می‌شوند و در فارسیِ گفتاری کاربرد ندارند. به عبارت دیگر، فارسی‌زبانان ایران (تهران) این واژه‌ها را از طریق نظام آموزشی و سنتِ نوشتاری فرا می‌گیرند؛ از این رو، این واژه‌ها در زبانِ کودکان کاربرد ندارند. شمار بسیاری از واژه‌های فاخرِ فارسی، در گوشِ بختیاری جزء واژه‌های پر کاربرد و روزمره محسوب می‌شوند:

**بانگ**؛ بختیاری: bang. **دوش** (دیشب)؛ بختیاری: dūš. **مور**؛ بختیاری: mūr. **نام**؛ بختیاری: nom. **شان**؛ بختیاری: šūn. **زبون**؛ بختیاری: zavān. **فراخ**؛ بختیاری: ferāx. **لگام**؛ بختیاری: lagom. **دامان**؛ بختیاری: dowān. **پلشت**؛ بختیاری: peleş. **دشنام**؛ بختیاری: dešmūn. **چون** (مانند)؛ بختیاری: čī. **کژدم**؛ بختیاری: gaždīn. **اندوه**؛ بختیاری: andū. **گام**؛ بختیاری: gom. **جامه**؛ بختیاری: jove. **هیمه**؛ بختیاری: hīva. **استر**؛ بختیاری: aster. **پاره‌ای**؛ بختیاری: ya pāra-y-ī. **آزمودن**؛ بختیاری: ezmīden. **گریستن**؛ بختیاری: gerēvesten. **تاراندن**؛ بختیاری: tārnīden. **پراکندن**؛ بختیاری:

pergenīden. پرویدن؛ بختیاری: parvenīden. رماندن؛ بختیاری: ramnīden. گریختن؛ بختیاری: gorohden.  
گشودن؛ بختیاری: gošīden. نهادن؛ بختیاری: nehāden. نگرستن؛ بختیاری: niyašten, niyar. افشاندن؛ بختیاری:  
awšonden. بیختن؛ بختیاری: bihden, bīz- پالودن؛ بختیاری: pālnīden. سرشتن؛ بختیاری: šerešnīden. خاییدن؛  
بختیاری: hāyīden. ستاندن؛ بختیاری: estayden. سنبیدن؛ بختیاری: somnīden. و ... امروزه به جای این واژه‌ها، در  
فارسی گفتاری واژه‌های زیر به کار می‌رود:

صدا، دیشب، مورچه، اسم، چوپان، خوار (بی‌آبرو، ...)، گشاد (جادار، ...)، افسار، پایین، گند (کثیف، ...)، فحش، مثل، عقرب،  
غصه (غم، ...)، قدم، لباس، هیزم، قاطر، بعضی، آزمایش کردن، گریه کردن، تار و مار کردن، پخش (پراکنده) کردن، پرورش  
دادن، رم دادن، فرار کردن، باز کردن، گذاشتن، نگاه کردن، پاشیدن (پخش کردن)، الک (غربال) کردن، تصفیه کردن (از صافی  
گذراندن)، ورز دادن، جویدن، گرفتن، سوراخ کردن.

برخی از واژه‌های فارسی پیش‌تر در شعر به کار می‌روند. این واژه‌ها معمولاً به عنوان واژه‌های «مخفف» شناخته می‌شوند که به  
ضرورت وزن تخفیف یافته‌اند. واقعیت این است که کاربرد این واژه‌ها در متون قدیم - همان‌طور که ژیلبر لازار (1384: 147) نشان  
داده - منحصر به شعر نبوده است و در متون فارسی یهودی که در جنوب ایران نگارش یافته‌اند نمونه‌های فراوانی از کاربرد این  
واژه‌ها در نثر دیده می‌شود:

کله (کلاه)؛ بختیاری: kolah. ره (راه)؛ بختیاری: rah. مه (ماه)؛ بختیاری: mah. چه (چاه)؛ بختیاری: čah. که (گاه)؛  
بختیاری: kah. پنه (پناه)؛ بختیاری: penah. گنه (گناه)؛ بختیاری: gonah. سیه (سیاه)؛ بختیاری: šah. گه (گاه)؛ بختیاری: -  
gah. که (کوه)؛ بختیاری: koh. ز (از)؛ بختیاری: ze. ار (اگر)؛ بختیاری: ar.

### واژه‌های مهجور فارسی در گویش بختیاری

فهرست زیر شامل واژه‌هایی است که:

- در فارسی امروز ایران کاربرد ندارند ولی در متون فارسی نو به کار رفته‌اند. بنا بر این، از ذکر آن دسته از واژه‌هایی که در  
فرهنگ‌های فارسی، بدون شاهد متنی ضبط شده‌اند، خودداری شده است.

- در فارسی امروز ایران کاربرد دارند اما با تلفظی متفاوت. در این گونه موارد، شباهت تلفظ بختیاری به تلفظ واژه‌ی کهن مد  
نظر بوده است.

- در فارسی امروز ایران کاربرد دارند اما با معنایی متفاوت از معنای قدیمی.

- به لحاظ ریشه فارسی نیستند اما در متون کهن دری، فراوان به کار رفته‌اند.

در آخر، باید خاطر نشان کرد که ارتباط ریشه‌ای میان برخی از واژه‌های زیر و معادل بختیاری آن‌ها مسلم نیست و نگارندگان  
در پاره‌ای موارد بر مبنای حدس و گمان عمل کرده‌اند. ضمناً فهرست حاضر را باید فهرستی باز تلقی کرد که ممکن است در آینده  
واژه‌های دیگری به آن افزوده شود.

**آبست**<sup>1</sup>: آبستن؛ افغانستانی: آوست؛ بختیاری: avest؛ این واژه در برخی لهجه‌های بختیاری awost تلفظ می‌شود که به  
تلفظ پهلوی (ābustan) نزدیک است.

**آب کور**: ناسپاس: «از برای آب چون خصمش شدند/ آب‌کور و نان کور ایشان بدند». مولوی (نک: فرهنگ فارسی تاجیکی،  
1385)؛ بختیاری: aw-kūr «خسیس»؛ در بختیاری واژه‌ی nūn-kūr (نان کور) به همین معنا به کار می‌رود.

**آتش برق**: آذرخش. این واژه در فرهنگ‌های فارسی ضبط نشده است اما نگارندگان برای آن شاهدهی از تاریخ جهانگشای  
جویینی (1385: 117) یافته‌اند: «پنداشتند که آن جماعت مگر سیلابی بودند که فرو گذشت... یا آتش برقی که ابراقی کرد و پنهان

- شد. در ذیل فرهنگ بزرگ سخن (انوری، 1390) این واژه به صورت «آتش بزرگ» (: آتش زنه) ضبط شده است؛ سبزواری: ateš-barq؛ بختیاری: taš-e-'barq.
- آرمان:** آرزو: «هر حوائج را که بودش آرمان/ راست کردی میر شهری رایگان». مولوی (نک: دهخدا، 1377)؛ بختیاری: ā remūn «حسرت، آرزو».
- ابریشم** [abrēšom]: ابریشم؛ بختیاری: awrešom.
- آرس:** اشک؛ پهلوی: ars؛ بختیاری: hars.
- اسپاردن:** سپردن: «پس نیابند اندر تن‌های ایشان تنگی از آنچه بگزاردی، و بسپارند اسپاردنی». ترجمه‌ی تفسیر طبری (نک: سخن، 1381)؛ پهلوی: abespārdan؛ بختیاری: espārden.
- اسپید:** سپید: «دفتر صوفی سواد و حرف نیست/ جز دل اسپید همچون برف نیست». مولوی (نک: فرهنگ فارسی تاجیکی، 1385)؛ پهلوی: spēd؛ بختیاری: espēd.
- اشتر:** شتر؛ پهلوی: uštar؛ گویش بختیاری کوه‌رنگ: oštor؛ گویش بختیاری چهارلنگ: oštor-xār «نوعی گیاه».
- اشکستن:** شکستن: «درد زه گر زنج آبستان بود/ بر جنین اشکستن زندان بود». مولوی (نک: دهخدا، 1377)؛ پهلوی: eškasten؛ بختیاری: škastan.
- اشکفت:** غار، مغاره؛ پهلوی: škaft «شکاف»؛ بختیاری: eškaft «غار».
- اشکم:** شکم: «اشکم خالی بود زندان دیو/ کش غم نان مانع است از مکر و ریو». مولوی (نک: فرهنگ فارسی تاجیکی، 1385)؛ پهلوی: aškamb؛ بختیاری: eškam.
- الوس:** (اسب) سفید؛ پهلوی: arus «سفید»؛ بختیاری: alūs «سفید».
- آنجدین:** پاره پاره کردن، بریدن؛ بختیاری: anjenīden.
- اندیک** [andēk]: باشد که: «ما را دل ارچه خسته‌ی تیر ملامت است/ اندیک مر ترا همه خیر و سلامت است». رشیدی (نک: معین، 1382)؛ بختیاری: ande / anday «وگر نه»؛ در بختیاری ترکیب anday ke نیز به کار می‌رود که احتمالاً ke در آن، بازمانده‌ی ک در «اندیک» است:
- anday ke erī !  
خواهی رفت! (کنایه از اینکه: نخواهی رفت؛ تو برو نیستی.)
- انگشت:** زغال؛ بختیاری: angešt.
- اهره:** اَرَه (نک: رواقی، 1381)؛ بختیاری: ahr «آسیا کردن».
- ایاری:** یاری: «العون؛ ایار و ایاری». مذهب‌الاسماء (نک: همان)؛ پهلوی: ayārīh؛ بختیاری: hayārī «همیاری».
- اید:** است: «استاد این قوم جنید اید». طبقات‌الصوفیه (نک: همان)؛ بختیاری: heδ.
- ایشما:** شما (نک: همان)؛ پهلوی: ašmā؛ بختیاری: īsā / īšā.
- ایما:** ما؛ پهلوی: amā؛ بختیاری: īmā.
- بادیه:** (عربی) باطیه، پیاله‌ی بزرگ، جام (نک: همان)؛ بختیاری: bāda «کاسه‌ی بزرگ، قدح».
- بازیدن:** بازی کردن: «چو طفل با همه بازی و بی وفائی کرد/ عجب تر آنکه نگشتند هیچ از او استاد». سعدی (نک: دهخدا، 1377)؛ پهلوی: wāzīdan «بازی کردن، تفریح کردن»؛ بختیاری: bāz-est-en «رقصیدن»؛ در افغانستان «بازی» به معنای «رقص» است.
- باشه:** قرقی؛ بختیاری: wāšo «عقاب».

**بانگ نماز:** اذان: «مؤذن غلط کرد بانگ نماز/ مگر همچو من مست و مدهوش بود». سعدی (نک: فرهنگ فارسی تاجیکی، 1385)؛ بختیاری: bong gođen «اذان گفتن».

**باهو:** بازو؛ سبزواری: bâhi؛ بختیاری: bāhī.

**بخته:** گوسفند نر سه یا چهارساله؛ سبزواری: baxta «گوسفند نر اخته نشده پرواری»؛ بختیاری: bahda «بز اخته شده در هر سنی»؛ ابدال: xt > hd از گرایش های آوایی بختیاری است؛ مانند: dohdar «دختر».

**بخشیدن:** سوت زدن: «او نه بود و نیست نماز آن کافران به نزدیک آن خانه ی مگه مگر بخشیدن یعنی دمیدن». ترجمه ی تفسیر طبری (نک: رواقی، 1381)؛ بختیاری: vašxe «عطسه».

**بدست:** وجب؛ پهلوی: widest؛ افغانستانی: بِلست؛ بختیاری: belest؛ در ذیل فرهنگ های فارسی (رواقی، 1381) واژه ی «بلست» ضبط شده است اما با تلفظ balest که نادرست به نظر می رسد.

**بر آفتاب:** جای آفتاب رو: «پیغامبر علیه السلام اندر بر آفتابی نشسته بود». ترجمه ی تفسیر طبری (نک: همان)؛ بختیاری: bar-aftaw.

**براز:** اخگر، زبانه ی آتش: «شواظ؛ براز». فرهنگنامه ی قرآنی (نک: همان)؛ بختیاری: belāz.

**برداشته:** برگزیده: «او پوشیده نیست که ملوک برداشته و برگرفته ی یزدان اند». جهانگشای جوینی (نک: دهخدا، 1377)؛ بختیاری: ver-dāšte «تحت حمایت یک امامزاده»:

Īmā verdāšte Sā'le Be'reym-īm.

ما برداشته ی [امامزاده] «صالح بن ابراهیم» هستیم.

**بَرَم:** آبگیر؛ پهلوی: warm؛ بختیاری: barm.

**برنگ [borang]:** قاچ، بریده و پاره ای از چیزی (نک: رواقی، 1381)؛ بختیاری: boran «ته دیگ».

**بَسَد:** مرجان؛ پهلوی: wassad؛ بختیاری: beseḍ.

**بشن:** قد و قامت؛ پهلوی: bašn؛ بختیاری: bašn.

**بط:** (عربی) مرغابی؛ بختیاری: 'bat-e a'vī (بط آبی).

**- بفت:** - بافت؛ پهلوی: waf- «بافتن»؛ بختیاری: baften.

**بک:** قورباغه؛ پهلوی: wak؛ بختیاری: baq.

**بلعجی:** شعبده بازی. برخی بلعج را مخفف واژه ی عربی «ابوالعجب» و برخی آن را مرکب از «بل (بسیار)» و «عجب» دانسته اند. در هر حال، بلعجی واژه ای عربی فارسی است که در متون فارسی دری به کار رفته است؛ بختیاری: belāje'vī «عجیب و شگفت انگیز».

**بُلُق:** صدای افتادن جسمی در آب: «او ز بانگ آب پر می تا عنق/ نشنود بیگانه جز بانگ بلق» (مولوی، 1385: 207)؛ بختیاری: boloq.

**بُلکامه:** پُر آرزو؛ بختیاری: bolkom «پرمدعا»؛ ابدال: am > om از گرایش های آوایی بختیاری است؛ مانند: nom «نام».

**بلگ:** برگ: «پس هر یکی بلگی از درخت انجیر باز کردند». ترجمه ی تفسیر طبری (نک: دهخدا، 1377)؛ پهلوی: walg؛

بختیاری: balg.

**بنجشک:** گنجشک؛ پهلوی: winjišk؛ بختیاری: bengešt؛ واج /g/ در واژه ی بختیاری، ظاهراً تحت تأثیر فارسی

(گنجشک) وارد شده است؛ با این حال، تقابل /be/ در واژه ی بختیاری با /go/ در واژه ی فارسی (گنجشک) مشهود است. این

تقابل در بسیاری از واژه های فارسی دیده می شود؛ مانند: گستر و بستر، گزین و وجین.

- بودن**: شدن: «چون وقت نماز پیشین بود درهای حصار بگشادند». تاریخ سیستان (نک: دهخدا، 1377)؛ در اشعار عامیانه‌ی بختیاری، فعل *bīden* (بودن) بارها در معنای «شدن» به کار رفته است:
- sawr e'veyδ, gūš 'nagerehm, 'bīdom ravū'na  
baδbax'tī 'xome ge'reh, kārd mand be xūna (Zhukovskij, 1976: 38)
- (ترجمه‌ی مصراع نخست: صبر آمد، گوش نگرفتم، شدم روانه ...).
- بور و چال**: دو واژه‌ی «بور» (اسب سرخ) و «چال» (اسبی که یال دورنگ دارد) در یکی از ابیات خاقانی در کنار هم به کار رفته‌اند و واژه‌ی بختیاری *būr-čāl* (اسب سرخ پیشانی سفید) را به ذهن می‌رسانند: از بوی، مُشکِ تَبَت آن صحنِ صید گه را / آغشته بود با خاک، از نعلِ بور و چالش (کزازی، 1389: 345).
- بهمن**: نوعی گل یا گیاه است: «نداند طمع این حاشا ز حاشا / نداند فهم آن بهمَن ز بهمَن». خاقانی (کزازی، 1389: 503-504)؛ بختیاری: *bahmen* «گیاهی خودرو شبیه جو».
- بیوگ**: عروس؛ پهلوی: *wayōdagān* «عروسی»؛ بختیاری: *bahīg* «عروس»؛ ابدال  $\bar{a} > \bar{u}$  از گرایش‌های آوایی بختیاری است؛ مانند: *dīr* «دور».
- پاریاب**: جای پر آب و آباد: «خَصَبَ المکان؛ فراخ نعمت شد جای؛ **پاریاب** شد جای». مقدمه‌الادب (نک: رواقی، 1381)؛ بختیاری: *pāriyaw* «زمین مخصوص برنج کاری».
- پخشه**: پشه (نک: همان)؛ پهلوی: *paxšag*؛ بختیاری: *pašxe*.
- پرستوک**، **فراشتوک**: پرستو؛ پهلوی: *paristōk*؛ بختیاری: *peleštūk*.
- پرگندن**: پراکندن (نک: همان)؛ پهلوی: *pargandan*؛ بختیاری: *pergen-īδ-en*.
- پرپر** [*parēr*]: پرپر؛ بختیاری: *parēr*.
- پری زده**: جن زده: «بمن نمای رخ و اندکی بمن ده دل / که با پری زده دارند اندکی آهن». سوزنی (نک: دهخدا، 1377)؛ بختیاری: *parī-zeyde* (*zeyden*: زدن).
- پست**: آرد، نوعی آرد؛ پهلوی: *pist*؛ بختیاری: *pest*.
- پسین**: عصر؛ بختیاری: *pasīn*.
- پلکه**: پلک (نک: رواقی، 1381)؛ بختیاری: *pelken*؛ در بختیاری گاهی به پایان واژه‌های مختوم به «ه» (-a) واج *n/* افزوده شده است؛ مانند: *kīsen* «کیسه» و *halken* «حلقه».
- پلیته**: فتیله؛ بختیاری: *pelīte* «1. غنچه‌ی باز نشده‌ی گل 2. چرکی که از محل عفونت خارج شود»؛ گویش بختیاری چهارلنگ: *pelīta* «فتیله».
- پند**: مقعد؛ بختیاری: *pend*.
- پندام**: ورم؛ بختیاری: *pandaw*.
- پنگ گرفتن**: نیشگون گرفتن: «چنان که زخم زدن معشوق و **پنگ گرفتن** او که در آن نوع عتابی بود». ترجمه‌ی احیاء علوم‌الدین (نک: همان)؛ بختیاری: *pange* «پنجه».
- پول**: پُل؛ پهلوی: *puhl*؛ بختیاری: *pohl*.
- پیسه**: دارای خال‌های سیاه و سفید به هم آمیخته؛ بختیاری: *pēsa* «سیاه و سفید».
- پی کور**: بی‌نشان، کسی که رد پایش به جا نماند؛ بختیاری: *pey-kūr*.
- پیمودن**: پیمانہ کردن؛ بختیاری: *peynīden*.

**تتم** [totom]: سماق (نک: همان)؛ بختیاری: toto(m).

**تذرگ**: تگرگ: «باد و ابر و باران و برف و تدرگ و تندر». بیرونی (نک: انوری، 1381)؛ بختیاری: teðerg.

**توش** [tur(u)š]: ترش؛ بختیاری: toroš.

**تش**: آتش: «ز رستم دل نامور گشت خوش / نزد نیز بر دل ز تیمار تش». فردوسی (نک: همان)؛ بختیاری: taš.

**تشته**: گوسفندی که به چرا رفته باشد: «الغریض ... گوسپند که فرا چرا آمده بود ای **تشته**». مهذب الاسماء (نک: رواقی، 1381)؛

بختیاری: tīštar «بز ماده‌ی یک‌ساله که هنوز آبستن نشده باشد»؛ این واژه به صورت «توشتر» در «التلخیص» ابوهلال عسکری به

کار رفته است: «والجدی ... فاذا رعى و قوی فهو عریض و عتود و هو بالفارسیه ی توشتر» (صادقی، 1380: 181). پیش‌تر در ذیل

واژه‌ی «بیوگ» به ابدال  $\bar{I} > \bar{u}$  در گویش بختیاری اشاره شد. گفتنی است که دیگر (195: 1362) tīštar را واژه‌ای ترکیب فارسی

دانسته است.

**تلواسه**: دلواپسی؛ بختیاری: talvā sa «تلاش، کوشش».

**تماخره**: مزاح، مسخرگی؛ گویش هزاره: تخمره؛ بختیاری: tahmere؛ ابدال  $hm > xm$  از گرایش‌های آوایی بختیاری

است؛ برای نمونه: šohm «شخم».

**تنجیدن**: در هم فشردن، محکم بستن؛ بختیاری: tenj-en-t̄d-en «له کردن، در هم کوبیدن».

**تنگسالی**: قحط‌سالی؛ بختیاری: tangsā lī.

**تودری**: قدومه؛ بختیاری: t̄dērī «تمشک وحشی».

**توره**: شغال؛ پهلوی: tōrag؛ بختیاری: tūre.

**تیس**: بز نر که در گله فعل باشد (کزازی، 1389: 254). «چون آرَم از درون همه زهرند و از برون، / جز تیس رنگ‌رنگ و

شکال شکن نیند». خاقانی (همان)؛ احتمالاً واژه‌ی بختیاری sa'īs (بز پیشرو گله) با این واژه هم‌ریشه است.

**جاخدان**: سنگدان، چینه‌دان: «الحوصله‌ی؛ **جاخدان** مرغ». تکمله‌لاصناف (نک: رواقی، 1381)؛ بختیاری: jīydūn؛ ممکن

است واژه‌ی عامیانه‌ی «جیکدان (حنجره)» (نک: نجفی، 1387) با این واژه ارتباط داشته باشد.

**جان کش**: جان‌کندن؛ بختیاری: jūnkenešt؛ گویش بختیاری کوه‌رنگ: jōn-kaneš.

**جرنده** [jaranda]: غصروف (نک: رواقی، 1381)؛ ممکن است واژه‌ی بختیاری jor-o-den'da (استخوان‌های غذا) با این

واژه مرتبط باشد.

**جُست**: جستن: «مرد دین تا به جست دینار است / همچو نافه به دست بیمار است» (سنایی، 1382: 99)؛ بختیاری: 'jost-e «به

دنبال»:

'jost-e če egar'dī?

به دنبال چه می‌گردی؟

**چادر**: در فرهنگ‌نامه‌ی قرآنی (1372) این واژه به کسر دال آمده است. در فرهنگ فارسی تاجیکی (1385) یکی از ضبط‌های

چادر به کسر دال است. در بختیاری نیز این واژه čāðer تلفظ می‌شود.

**چاریدن**: چراندن: «ارغوا؛ **بیچارید**». فرهنگ‌نامه‌ی قرآنی (نک: رواقی، 1381)؛ بختیاری čār-n-t̄d-en «چراندن»؛ صورت

ناگذر این فعل در بختیاری čarden است. «چار» را می‌توان صورت بالانده‌ی 2 «چر» به حساب آورد.

**چراکشک** [čerākošak]: چراغ‌کش، پروانه (نک: همان)؛ فارسی میانه‌ی مانوی: čarāh «چراغ»؛ بختیاری: čerā «چراغ».

**چرست** [čar[r]ast]: صدای ترک خوردن و شکاف برداشتن چیزی (نک: انوری، 1381)؛ بختیاری: čerešt «ناله، فغان».

**چرمه**: اسب (سفید)؛ بختیاری: čarme.

**چک چک** [čok-čok]: خبری که بین مردم شایع شود: «چک چکی زو فتاده در مسجد/ نه ز پی هزل و ضحکه کز سر جد». سنایی (نک: همان)؛ بختیاری ček-ček «غیبت کردن، حرف‌های خاله‌زنکی زدن»؛ به نظر می‌رسد تلفظ ضبط‌شده در فرهنگ فارسی (معین، 1382)، یعنی čak-čak، دقیق‌تر از ضبط فرهنگ بزرگ سخن (انوری، 1381) باشد.

**چند**: (حرف اضافه) به اندازه‌ی: «و عمرو معتضد را اشتری دو کوهان فرستاد چند ماده پیلی بزرگ». تاریخ سیستان (نک: معین، 1382)؛ بختیاری: čand؛ «در گویش بختیاری بهداروند چند بدون کسره متداول است: yo čand hon-e "این به اندازه‌ی آن است"» (صادقی، 1380: 162).

**چنگ** [čeng]: خشک و بی حرکت و خمیده (نک: رواقی، 1381)؛ بختیاری: čenj «کسی که انگشتان دستش بر اثر سوختگی جمع شده باشد».

**چهر**: چهره؛ پهلوی: čihr؛ بختیاری: čēl «دهان».

**خایه**: تخم (مرغ)؛ پهلوی: xāyag؛ بختیاری: hā ya.

**خدا**: صاحب؛ مانند: خانه خدا، ده خدا؛ بختیاری: mā- xo' dā «صاحب مال»، hūne-xo' dā «صاحب خانه»، bē-sāhāv- bē-xo' dā «بی سرپرست، ولگرد، کسی که به حرف بزرگ تره‌هایش گوش نمی‌کند».

**خریدن**: در بختیاری «خریدن» به کسرِخ تلفظ می‌شود. در نسخه‌ی قویه‌ی مثنوی (مولوی، 1371: 146)، خریدن به کسرِخ مشکول شده است. در پهلوی تلفظ این واژه xfīdan بوده است.

**خسُر**: پدرزن، پدرشوهر؛ بختیاری: xosī؛ گویش بختیاری چهارلنگ: xosīra.

**خفتیدن**: خوابیدن؛ بختیاری: xoftīden؛ این فعل در گویش بختیاری چهارلنگ به کار می‌رود.

**خفسیدن**: خوابیدن؛ پهلوی: xufs-؛ بختیاری: xawstīden.

**خفیدن**: سرفه کردن: «السعال؛ خفیدن». تاج المصاغر (نک: همان)؛ بختیاری: kofnīden.

**خله**: گل و لای: «پاک کردم چاه را از گل، لای بیرون کردم از چاه، خله بیرون کردم از چاه». مقدمه‌الادب (نک: همان)؛

تاتی: xarra؛ بختیاری: harre؛ گویش بختیاری چهارلنگ: xarra.

**خوار**: (فید) به آسانی: «کمر بند کاکوی بگرفت خوار/ ز زین بگرفت آن تن پیل وار». فردوسی (فرهنگ فارسی تاجیکی، 1385)؛ بختیاری: xaš e xār «بدون دلیل، بی جهت (در اصل: خوش و خوار)».

**خوردن** [xwardan]: خوردن؛ بختیاری: xarden.

**خوهل**: کج؛ پهلوی: xwahl؛ بختیاری: xal.

**داد**: بلوغ (نک: انوری، 1390)؛ پهلوی: dād «سن»؛ بختیاری: hom-dā «همسن».

**داسه**: خاشاک باریکی که بر سر دانه‌های گندم، جو و مانند آن‌هاست؛ بختیاری: dā sa.

**دال**: لاشخور؛ پهلوی: dālman «عقاب»؛ بختیاری: dāl.

**داهل**: مترسک، علامتی که صیادان در صحرا نزدیک به دام نصب کنند تا جانوران از آن برمند و به سوی دام آیند و گرفتار شوند: «جسته نیافته‌ستم، کایدونم/ گویی، ز دام و داهل جستم». ابوشکور بلخی (نک: فرهنگ فارسی تاجیکی، 1385)؛ بختیاری: dā' tū «مترسک» (نک: مددی، 1375: ذیل «دائول»).

**درست**: سالم و تندرست؛ پهلوی: drust؛ بختیاری: derest؛ تلفظ بختیاری به تلفظ فارسی میانه‌ی مانوی (drīst) نزدیک است.

**دروغزن**: دروغگو؛ پهلوی: drōzan؛ بختیاری: dorō-zan.



**دریدن:** در بختیاری این واژه به کسرِ دال تلفظ می‌شود: *derden*. در نسخه‌ی قونیه‌ی مثنوی (مولوی، 1371: 146) «دریدن» به کسرِ دال مشکول شده است.

**دستینه:** دست برنجن، دستبند؛ بختیاری: *dastīne*.

**دشخوار:** دشوار؛ پهلوی: *duš-xwār*؛ بختیاری: *došxār*.

**دل گران:** آزرده‌خاطر، غمگین؛ بختیاری: *del-gerūn*.

**دمدار:** قسمت مؤخر لشکر؛ بختیاری: *dīndā* «آخر، پایان»:

آخر همه آمد.  
*dīn'dā hāme o'vey.*

در بختیاری *dīn* به معنای «دُم» است.

**دوختن:** دوشیدن؛ پهلوی: *dōxtan*؛ شوشتی: *doxtan*؛ بختیاری: *dohden*؛ ابدال *xt > hδ*.

**دوزبان:** صفتِ مار است: «در این مقام، کسی کو چو مار شد دوزبان،/ چو ماهی است بریده‌زبان، در آن مأوا». خاقانی (کزازی، 1389: 24)؛ بختیاری: *do-zūn* «نوعی بزمجه‌ی بزرگ که به باورِ بختیاری‌ها با زبانِ دوشاخه‌اش از دو سوراخِ بینی انسان خون می‌مکد». در بختیاری «زبان» را *zūn* می‌گویند.

**دوسیدن:** چسبیدن؛ پهلوی: *dōsēn* «چسبنده»؛ بختیاری: *dīs-est-en*؛ ابدال *ū > ī*.

**دوغبا:** آشِ ماست؛ بختیاری: *dūwā*؛ در بختیاری دوغ را *dū* می‌گویند.

**دیدار:** (صفت) پیدا: «یکی سوی ایران یکی سوی تور/ که دیدار بودی دو لشکر ز دور». فردوسی (نک: دهخدا، 1377)؛

پهلوی: *dīdār* «دیدنی»؛ بختیاری: *diyār*؛ این واژه را به لحاظِ تحولاتِ آوایی می‌توان با واژه‌ی بختیاری *biyār* «بیدار» سنجدید.

**دیزه:** چارپایِ سیاه‌رنگ؛ بختیاری: *dēza* «(الاغ) سیاه».

**رُت:** برهنه، خالی؛ بختیاری: *rīt*.

**رخش:** اسب: «بار او بر خر نهاد آن سرفراز/ رخش سوی لشکر خود راند باز». عطار (نک: انوری، 1381)؛ گویشِ بختیاری

کوه‌رنگ: *raxš* «نام گونه‌ای اسب».

**رخشیدن:** درخشیدن؛ بختیاری: *rašxīden*.

**رشت** [*rašt*]: پلید، گنده (نک: رواقی، 1381)؛ بختیاری: *rest* «تعفن».

**رگو:** پارچه‌ی کهنه؛ بختیاری: *regū* «پارچه‌ای که خمیرِ بلوط را بر آن پهن کنند تا بپزند».

**رنج:** بیماری: «در راه به رنج قولنج گرفتار شد». روضه‌الصفا (نک: فرهنگ فارسی تاجیکی، 1385)؛ «هین برو برخوان کتاب

طب را / تا شمار ریگ بینی رنجها». مولوی (نک: دهخدا، 1377)؛ بختیاری: *renj*:

رنج در شکمت! (نفرین)  
*renj 'men-e eš'kam-et!*

**رندیدن:** رنده کردن؛ پهلوی: *randīdan*؛ بختیاری: *randen*.

**رود:** فرزند؛ بختیاری: *rūd*.

**رومه:** موی زهار؛ بختیاری: *rom*.

**رومیژ:** موربانه؛ «دابه‌ی؛ **رومیژ**». فرهنگنامه‌ی قرآنی (نک: رواقی، 1381)؛ لری ممسنی: *remiz*؛ بختیاری: *revēz*؛ ابدال *m*

میان‌واکه‌ای به *v/w* از گرایش‌های آوایی بختیاری است؛ برای نمونه: *hīva* «همی».

**ریو:** حیل، فریب: «تو و مادرت هر دو از چنگ دیو/ برون آوریدم به رای و به ریو». فردوسی (نک: فرهنگ فارسی تاجیکی،

1385)؛ بختیاری: *rēva*؛ واژه‌ی بختیاری *rā ve-rēve-'dār* (حیل‌گر) یادآورِ ترکیبِ «رای و ریو» در شاهدِ فوق است.

**ریهانیدن:** فرو ریزانیدن (نک: رواقی، 1381)؛ بختیاری: reh / rē «اسهال»؛ احتمالاً واژه‌ی بختیاری با واژه‌ی «ریخن» (مبتلا به اسهال) (نک: انوری، 1381) و «ریغ» در فارسی امروز، هم‌ریشه است.

**زیشت:** زندگی؛ چند هلاک کردیم از دهی همنارده شد زیشت آن [= معیشتها]. «قرآن قدس (نک: رواقی، 1381)؛ از آنجا که مفاهیمی چون «زندگی»، «عیش» و «آسایش» با هم پیوند تنگاتنگی دارند، دور نیست که واژه‌ی بختیاری zehešt (آسایش) همان «زیشت» (زندگی) باشد که دستخوش دگردیسی معنایی و آوایی شده است. ابدال y میان واکه‌ای به h در بختیاری شواهد بسیار دارد؛ برای نمونه: bahīg (بیوگ، عروس).

**زیگ‌زیگ کردن:** زوزه کشیدن، ناله کردن (نک: همان)؛ بختیاری: zīk-zīk «صدای اسب و قاطر هنگام گرسنگی».

**سپیددست:** نابکار و دغاپیشه (کزازی، 1389: 126)؛ بختیاری: das-esbēd «بی‌هنر». در بختیاری ترکیب hendī dasesbēd (هندی دست‌سپید (بی‌هنر)) نیز رایج است که یادآور این بیت خاقانی است: «تو ترک سیه‌چشمی؛ هندوی سپیدت من / خواهی کلهم سازی، خواهی کمرم بخشی» (همان)؛ در ادبیات فارسی «هندو» نماد سیاهی است، از این رو ترکیب اخیر (هندوی سپید) باعث شگفتی برخی شارحان خاقانی شده است (نک: همان). لازم به ذکر است که بختیاری‌ها برخی طوایف خود را هندی تبار می‌دانند.

**ستبر:** غلیظ، سفت؛ «به قوام معتدل بود نه تنک و نه ستبر». «هدایه‌المتعلمین (نک: انوری، 1381)؛ بختیاری: starm «غلیظ».

**سرو:** شاخ؛ پهلوی: srū؛ بختیاری: soro.

**سَلار:** سالار؛ بختیاری: salār؛ تخفیف‌مشد از گرایش‌های آوایی بختیاری است؛ مانند: amā «اما».

**سَله:** (عربی) سبد؛ بختیاری: sala.

**سوار [suwār]:** سوار؛ بختیاری: sowār.

**سوم [؟]:** زائده‌ای غده‌مانند که بر بدن پدید آید و در آن چرک جمع شود (نک: رواقی، 1381)؛ بختیاری: bā dsom «دانه‌ی چرکی».

**سهر:** سرخ؛ «سهر گاو یعنی سرخ گاو». «فارس‌نامه (نک: همان)؛ پهلوی: suxr؛ بختیاری: sohr.

**سهَم:** ترس؛ پهلوی: sahm؛ بختیاری: sahm.

**سیر کوی:** افزاری که با آن سیر کوبند (نک: همان)؛ بختیاری: serkū.

**شبخون:** شبیخون؛ بختیاری: šaw-xī.

**ششه:** شش روز بعد از عید فطر که روزه داشتن در آن شش روز سنت است؛ بختیاری: ša'se dā'lū «ششه‌ی پیرزن: شش روز اول اسفندماه».

**شکوهیدن:** ترسیدن؛ پهلوی: škōh «ترس»؛ بختیاری: šoknīden «ترساندن»، šokehesten «ترسیدن».

**شَناب:** شنا (نک: همان)؛ بختیاری: šenow.

**شَنبَد:** شنبه؛ پارتی: šambat؛ بختیاری: šambeδ.

**شنبذی کردن:** تعطیل کردن کار در روز شنبه و عمل کردن به آداب این روز (نک: همان)؛ بختیاری: šaw-šambe'dī

zayden «شب‌شنبذی زدن: مراسمی خاص برای آگاهی از مسافران گم‌شده و کسانی که خبری از آنان نیست».

**شیبیدن:** آشفته شدن؛ «دل دیوانه بشیید هر ماه / چون نظر سوی هلالش برسد». خاقانی (نک: دهخدا، 1377)؛ پهلوی: šēb-

پریشان شدن؛ بختیاری: šīvesten

'del-om ešt've.

حالت تهوع دارم (= دلم می‌شیید).

**طوکست**: صدایِ ترق: «شبی آواز **طوکست** آمد». طبقات الصوفیه (نک: رواقی، 1381)؛ هراتی: tarakkast؛ بختیاری: terekešt.

**طلی** [telā / telē]: (عربی) طلا؛ بختیاری: telā.

**فره**: فراوان؛ پهلوی: freh؛ بختیاری: ferah.

**فوته**: دستار؛ بختیاری: fūte؛ در فارسی امروز «فوته» فقط به معنای «لنگ» به کار می‌رود.

**قران**: قرآن؛ بختیاری: qorōw.

**کابلج**: انگشتِ کهن؛ بختیاری: qelič؛ ابدال  $k > q$  فرضیه‌ی پسین تر بودنِ کافِ فارسی قدیم (نک: صادقی، 1386: 28-29) را تأیید می‌کند. نظیرِ این ابدال را در واژه‌ی بختیاری qavāt (قباد) می‌توان دید. صورتِ پهلویِ این واژه kavāt است (نک: نیبرگ، 1381).

**کاسه پشت**: لاکِ پشت؛ بختیاری: kã se-pošt.

**کبکِ دری**: نوعی کبک؛ بختیاری: kawg-e der.

**کپیدن**: چیزی را با کفِ دست در دهان ریختن و خوردن: «سَفَّ الدَّوَاءِ؛ کف کرد دارو را، بکپید دارو را، انداخت دارو را در دهن». مقدمه‌ی ادب (نک: رواقی، 1381)؛ بختیاری: kapnōden.

**کُرته**: پیراهن، قبا؛ بختیاری: korte.

**کُردین**: جامه‌ی پشمین و ضخیم: «پلاس ستمبر ... **کُردین**». مقدمه‌ی ادب (نک: همان)؛ بختیاری: kordīn «نیم تنه‌ی نمدهی بدون آستینِ چوپانان».

**کنجلیزو**: بجه‌ی وزغ که هنوز دم دارد (نک: همان)؛ بختیاری: kamče-kowlēzī.

**کلند**: کلنگ؛ بختیاری: kalend, kaland.

**کلیسیا**: کلیسا؛ بختیاری kelesiyā «سمتِ مقابلِ قبله»؛ لقمجانی: kallesiyā «سمتِ مغرب».

**کنار**: درختِ سدر: «و سدر را پارسی کنار گویند». تفسیر کمبریج (نک: معین، 1382)؛ بختیاری: konār.

**کنجید**: کنجد: «وقت کشتن کنجید را و آنچ با وی بکارند». التفهیم (نک: همان)؛ بختیاری: konjī.

**کولک / کوله**: ملخ (نک: رواقی، 1381)؛ پهلوی: kullag؛ بختیاری: kolo.

**کیش (خیش)**: نوعی پارچه‌ی کتانی؛ بختیاری: kīš «پارچه‌ی رنگارنگی که از آن "مینا" (نوعی چارقده) درست می‌کنند».

**کینه آور**: کینه‌جو؛ بختیاری: kīnā var؛ گویشِ بختیاریِ کوه‌رنگ: kīnēvar.

**کالیدن**: فریاد کردن، آواز بلند برآوردن: «سلیمان چون ز مرغ این قصه بشنید/ بتندید و بجوشید و بگالید». عطار (نک: فرهنگ فارسی تاجیکی، 1385)؛ بختیاری: gā la «فریاد».

**گامیش**: گاو میش: «گامیش اگر چه شکل ناخوش دارد / ...» (زاکانی، 1999: 356)؛ بختیاری: gā mēš.

**گذشتن** [guḏaštan]: امروزه این واژه gozaštan تلفظ می‌شود؛ بختیاری: goḏašten.

**گَر**: کوه (در واژه‌ی «گرشاه»)؛ پهلوی: gar؛ بختیاری: gar.

**گُردِه**: کلیه، قلوه؛ پهلوی: gurdag؛ بختیاری: gorde.

**گُروزه**: موش: «آهو از دام اندرون آواز داد/ پاسخ گُروزه بدانش باز داد». رودکی (نک: دهخدا، 1377)؛ پهلوی: garzag.

(نک: بندهشن، 1384: 264)؛ کلاردشتی: gerze؛ بختیاری: gerze «موشِ صحرايي».

- گروختن**: گریختن؛ «تحدید؛ می گروختید». فرهنگنامه‌ی قرآنی (نک: رواقی، 1381)؛ دزفولی: goroxtan؛ بختیاری: gorohden؛ ابدال xt > hō.
- گشتن**: گزیدن؛ پارتی: gaštan؛ بختیاری: gašten.
- گُلاله**: گیسوی مجعد؛ بختیاری golā la «فرق سر».
- گُل گشت**: گردش و تفرج؛ بختیاری: gol-o-gašt.
- گنبد زدن**: جست زدن؛ بختیاری: gom'be zay'den.
- گنج**: زنبور؛ ژنبور؛ زنبور، منج، منج بزرگ، گنج، گنج بزرگ. مقدمه‌ی ادب (نک: همان)؛ بختیاری: gonj.
- گوپال**: نوعی گرز؛ بختیاری: gūpāl «گرز».
- گودر**: گوساله؛ الجودر؛ گودر. تاج‌الاسامی (نک: همان)؛ پهلوی: gawdar؛ بختیاری: guwar.
- گیان**: خیمه؛ پهلوی: wiyān؛ فارسی یهودی: بیان (by'n) (لازار، 1384: 163)؛ بختیاری: bohūn؛ ابدال y میان‌واکه‌ای به h و تقابل gu- و bi- (بنگرید به واژه‌ی «بنجشک» در همین مقاله).
- لستن**: لیسیدن؛ بختیاری: lesten.
- لوش**: کج دهان، لوچ؛ بختیاری: līš «زشت»؛ ابدال ū > ī.
- مَر**: پنجاه؛ بختیاری: mar.
- مَرغ**: سبزه، چمن؛ بختیاری: mary.
- مُروا**: فال نیک؛ پهلوی: murwāg؛ بختیاری: morvā «گمان، نفوس بد».
- مزغ**: مغز؛ پهلوی: mazg؛ بختیاری: mazg.
- مزیدن**: چشیدن، مکیدن؛ پهلوی: mizīdan «مکیدن»؛ بختیاری: meznīden «مزه گرفتن».
- مِشتن**: ادرار کردن؛ پهلوی: mistan؛ بختیاری: mesten.
- مُشتن**: مالیدن، سرشتن؛ پهلوی: muštan؛ گویش بختیاری کوه‌رنگ: mā šten, mā l- «مالیدن».
- مکس**: (عربی) ممال «مکاس»، چانه زدن در معامله؛ بختیاری: mokēš «تعارف کردن»؛ لری لرستانی: mekes «تعارف».
- مِل**: موی انسان یا حیوان (نک: انوری، 1381)؛ بختیاری: mel.
- میانجی**: میان: «هدیه پارتیج طیبیان به میانجی بنهید؛ /...». خاقانی (کزازی، 1389: 269)؛ بختیاری: menjā «وسط، میانه».
- میره**: معشوق (فاسق)، صاحب‌خانه؛ پهلوی: mērag «مرد جوان، شوهر»؛ بختیاری: mēra «مرد، شوهر».
- ناردانگ**: دانه‌ی انار؛ بختیاری: nā rdong.
- نای**: گلو، حلقوم؛ بختیاری: nā.
- نَخیز**: کمین، کمین‌گاه؛ بختیاری: naxīz.
- نرست**: بانگ بلند و ترسناک: «بگرفت شان زلزله و بانگ و هرست و نورست [= الرجفه‌ی] عذاب». تفسیر شنقشی (نک: رواقی، 1381)؛ بختیاری: norešt «غرش (شیر)، صدای رعد و برق».
- نریدن**: غریدن؛ بختیاری: nornīden.
- نو** [nō]: نو؛ تلفظ این واژه در متون دری /naw/ بوده است، اما شواهدی از تلفظ /nō/ نیز وجود دارد: «گه‌گه، کن از باغ آرزو آن آفتاب زردرو/ پیرامنش ده ماه تو هر سال یک بار آمده». خاقانی (کزازی، 1389: 566)؛ این چرخ بدآیین نه نکو می‌گردد/ زو عمر کهن حادثه نو می‌گردد (همان)؛ فارسی میانه‌ی مانوی: nōg؛ بختیاری: nū.

**نهاز:** پیشرو: «منزل و مأوای خویش هیچ ندانم کجاست/ هستم دُمدار قوم گاهی و گاهی نهاز». لامعی (نک: فرهنگ فارسی تاجیکی، 1385)، بختیاری: niyā / nehā / nohā «جلو»؛ دُمدار و نهاز را در شاهدِ فوق بسنجید با dīndā (نک: واژه‌ی «دمدار») و niyā در بختیاری.

**نیله:** اسب و استر کیودرنگ: «ز هر قسم اسب الوان در طویله/ سمند و ابلق و کو رنگ و نیله». ویس و رامین (نک: معین، 1382)، بختیاری: nīla.

**وا:** به: «ها! ره واقصه! وا قصه‌ی آن راه شویم، /... خاقانی (کزازی، 1389: 244)؛ «خاقانیا! جنیت جان وا عدم فرست؛ /...» (همان: 363)؛ بختیاری: wā/vā.

**وایه:** آرزو، مراد؛ بختیاری: wāya.

**ویر:** یاد، حافظه: «پیرسید نامش ز فرخ هجیر/ بگفتا که نامش ندارم به ویر». فردوسی (نک: فرهنگ فارسی تاجیکی، 1385)؛ پهلوی: wīr؛ بختیاری: vīr:

ze 'vīr-om rah. از یادم رفت.

**هورست:** بانگ و آواز بلند که از برخورد یا افتادن چیزی پدید آید: «و از سختی پریدن ایشان هورست در کوه افتاد». ترجمه و قصه‌های قرآن (نک: رواقی، 1381)؛ بختیاری: horešt «صدای ریزش کوه».

**هستن:** رها کردن، ترک کردن؛ پهلوی: hištan؛ بختیاری: hešten «اجازه دادن، رها کردن».

**همال:** همتا؛ پهلوی: hamāl؛ لری لرستانی: homāl «رقیب، هم‌چشم»؛ بختیاری: howāl «رقیب، حریف»؛ ابدال m میان‌واکه‌ای به w.

**هنگ:** زور، نیرو؛ بختیاری hereng «رمق، نیرو»؛ افزایش یا کاهش واج /r/ در واژه‌های بختیاری پدیده‌ی شایعی است:

xerešm «خشم» fe(re)šnāden «فرستادن»

pā deršā «پادشاه» mers «میس»

**هیکل:** (عربی) تعویذ، حرز؛ این واژه در اشعار بختیاری گردآورده‌ی ژوکوفسکی (70: 1976) به کار رفته است.

## پی‌نوشت‌ها

1. در جهت کاستن از تعداد صفحات مقاله، نگارندگان از ذکر شاهد متنی واژه‌ها خودداری کرده‌اند؛ مگر در مواردی که ذکر شاهد ضروری به نظر می‌رسید. خواننده می‌تواند اغلب واژه‌های مذکور و شواهد کاربردی آنها را در فرهنگ‌های سخن و دهخدا و معین بیابد.

2. بسنجید با: نشستن و نشاستن، برگشتن و برگاشتن و ... در فارسی دری.

## منابع

- آذرلی، غلامرضا. (1387). **فرهنگ واژگان گویش‌های ایران**. تهران: نشر هزار.
- افغانی‌نویس، عبدالله. (1369). **لغات عامیانه‌ی فارسی افغانستان**. مؤسسه‌ی تحقیقات و انتشارات بلخ.
- اکبری شالچی، امیرحسین. (1370). **فرهنگ گویشی خراسان بزرگ**. تهران: نشر مرکز.
- انوری، حسن. (1381). **فرهنگ بزرگ سخن**. 8 جلد. تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ . (1390). **ذیل فرهنگ بزرگ سخن**. تهران: سخن.
- ایزدپناه، حمید. (1381). **فرهنگ لری**. تهران: اساطیر.
- بندھشن**. (1384). تصحیح فضل‌الله پاکزاد. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- بویس، مری. (1387). **فهرست واژگان ادبیات مانوی در متن‌های پارسی میانه و پارتی**. ترجمه‌ی ابوالحسن تهمای و امید بهیجانی. تهران: بندھشن.
- رضایی باغبیدی، حسن. (1385). **راهنمای زبان پارتی**. تهران: ققنوس.
- جوینی، عطاملک. (1385). **تاریخ جهانگشای جوینی**. ج 1. تصحیح محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
- دهخدا، علی‌اکبر. (1377). **لغت‌نامه**. 16 جلد. تهران: دانشگاه تهران.
- دیگار، ژان پی‌یر و اگزاویه دو پلانول و لوئی بازن. (1362). «عناصر ترکی در واژگان شبانی بختیاری». **مجموعه مقالات مردم‌شناسی**. تهران: مرکز مردم‌شناسی. دفتر 2: 191-203.
- رواقی، علی. (1381). **ذیل فرهنگ‌های فارسی**. تهران: هرمس.
- زاکانی، عبید. (1999). **کلیات عبید زاکانی**. به اهتمام محمدجعفر محبوب. نیویورک.
- سرلک، رضا. (1381). **واژه‌نامه‌ی گویش بختیاری چهارلنگ**. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- سنایی، مجدود بن آدم. (1382). **حدیقه‌ی الحقیقه و شریعه‌ی الطریقه**. تصحیح مریم حسینی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صادق صمیمی، احمد. (1384). **فرهنگ واژگان گویش دزفولی**. تهران: نشانه.
- صادقی، علی اشرف. (1380). **مسائل تاریخی زبان فارسی**. تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ . (1386). **تأثیر زبان عربی بر آواهای زبان فارسی**. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد ایران‌شناسی.
- طاهری، اسفندیار. (1389). **گویش بختیاری کوه‌رنگ**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فرهنگ فارسی تاجیکی**. (1385). 2 جلد. زیر نظر محمد جان شکوری و دیگران. برگردان و تصحیح محسن شجاعی. تهران: فرهنگ معاصر.
- فرهنگ‌نامه‌ی قرآنی**. (1372). با نظارت محمدجعفر یاحقی. مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- فکرت، محمدآصف. (1376). **فارسی هروی: زبان گفتاری هرات**. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (1389). **گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی**. تهران: نشر مرکز.
- کلباسی، ایران. (1376). **گویش کلاردشت (رودبارک)**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- لازار، ژیلیر. (1384). **شکل‌گیری زبان فارسی**. ترجمه‌ی مهستی بحرینی. تهران: هرمس.
- محتشم، حسن. (1375). **فرهنگ‌نامه بومی سبزوار**. سبزوار: دانشگاه آزاد اسلامی.

- مددی، ظهراب. (1375). *واژه‌نامه زبان بختیاری*. اهواز: آیات.
- معین، محمد. (1382). *فرهنگ فارسی*. 6 جلد. تهران: امیرکبیر.
- مکنزی، دیوید نیل. (1379). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*. ترجمه‌ی مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (1371). *مثنوی معنوی*. چاپ عکسی از روی نسخه‌ی خطی قونیه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- \_\_\_\_\_. (1385). *مثنوی معنوی*. به اهتمام توفیق سبحانی. تهران: روزنه.
- نجفی، ابوالحسن. (1387). *فرهنگ فارسی عامیانه*. تهران: نیلوفر.
- نیبرگ، هنریک ساموئل. (1381). *دستورنامه پهلوی؛ جلد دوم: شرح واژگان و دستور زبان*. تهران: اساطیر.
- نیرومند، محمدباقر. (2535). *واژه‌نامه‌ای از گویش شوشتر*. تهران: فرهنگستان زبان ایران.
- Zhukovskij, V. A. (1976). *Materialy dlja izučenija persidskix narečij* [Materials for the study of the Persian dialects], I-III, St. Petersburg, 1888-1922 [reprinted, Tehran, 1976] [vol. III].